

در ابتدای کار، جمع ما بسیار کوچک بود. شاید چهار یا پنج دانشجو بودیم که در کنار اهالی و کسبه محلی مسجد حضور داشتیم. با دو چرخه در آن زمستان های سرد می آمدیم، فقط و فقط به عشق همان ۱۰ دقیقه تفسیر بین دو نماز. اما به تدریج که کار جلوتر رفت و اشتیاق دانشجویان را دیدیم، جسارت پیدا کردیم و به ایشان پیشنهاد دادیم که جلسه تفسیر را به صورت مفصل تر و ساختاریافته تری برگزار کنند.

برای تحقق این امر، مادر دوره قرآن محله خودمان یک تریبون چوبی داشتیم که شخصی آن را هدیه داده بود. اما بلااستفاده گوشه ای افتاده بود. ما آن تریبون را برداشتیم و به داخل مسجد آوردیم. با این حرکت نمادین و عملی، شکل جلسه از حالت سنتی نشستن روی منبر خارج شد و به حالت تریبونی درآمد و فضایی کاملاً آکادمیک و دانشگاهی به خود گرفت.

ایشان نیز با استقبال از این فضا، شروع به بیان تفاسیر مفصل تر کردند. شیوه اداره جلسه نیز دقیقاً شبیه به کلاس های درس دانشگاه شده بود. ایشان مانند اساتید برجسته دانشگاه عمل می کردند و مقرر شده بود که هر هفته، یکی از مستمعین و دانشجویان بیاید و خلاصه ای از مباحث جلسه قبل را ارائه دهد و مباحث را به ایشان برگرداند تا تدریس جدید آغاز شود. این تعامل دوطرفه، دقیقاً تداوم یک کلاس درس پیشرفته بود.

نفوذ ساواک و انقلابی شدن دانشگاه

ما دانشجویان، با درک اهمیت این جلسات، رسالت خود می دانستیم که دیگران را نیز آگاه کنیم. به دانشجویان رشته های مختلف می گفتیم که چنین جلسه تفسیری وجود دارد و آن ها را دعوت به شرکت می کردیم. البته در آن فضای امنیتی، به هیچ وجه نمی شد فراخوان عمومی داد یا اعلامیه پخش کرد.

بلکه همه فرایند دعوت و جذب، به صورت «چهره به چهره»،

مخفیانه و با رعایت کامل اصول حفاظتی انجام می شد.

شب ها برای مرور درس ها دور هم جمع می شدیم.

می رفتیم به همان خانه کاهگلی آقای فیروزآبادی.

آنجا چراغ نفتی کوچکی را روشن می کردیم و زیر نور

ضعیف آن می نشستیم و یادداشت های تفسیری را که

از صحبت های آقا برداشته بودیم، با هم می خواندیم

و مباحثه می کردیم؛ آن هم با ترس و لرز، تا مبادا کسی

متوجه شود، گزارش دهد و ساواک ما را دستگیر کند.

این روند ادامه یافت تا جایی که برنامه شب های جمعه

به یک جلسه تفسیری بسیار بزرگ و باشکوه تبدیل

شد؛ هرچند آن برنامه ثابت و کوتاه هر شب بین نماز

مغرب و عشا نیز همچنان به قوت خود باقی بود. در

این جلسات مفصل شب های جمعه، ایشان سوره هایی

نظیر بقره، جمعه و عادیات را با نگاهی نو و حماسه ساز

تفسیر کردند.

گسترش این تفکرات، هزینه هایی هم داشت. ساواک

به شدت روی این جلسات حساس شده بود. ابعاد

برخورد امنیتی به حدی بود که در کلاس هشتاد نفری ما

در دانشگاه، بیست و پنج نفرمان بازداشت شدیم! جالب

اینجاست که سال ها بعد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی،

زمانی که رفتم و پرونده های ساواک را در آوردم و بررسی

کردم، متوجه حقیقت تلخی شدم. متوجه شدم که در

همان کلاس ما، چهار نفر مأمور نفوذی ساواک حضور

داشتند! از این چهار نفر، یکی شان ساواکی فعالی بود که

بعدها از دانشگاه اخراجش کردند و یکی دیگرشان چنان

عنصر بی عرضه ای بود که اصلاً به درد تشکیلات ساواک

هم نمی خورد و کلارهایش کردند.

با وجود همه این فشارها، بزرگ ترین و مهم ترین اثری که

جلسات تفسیر آیت... خامنه ای در دوران مسجد امام حسن^(ع)

بر جای گذاشت، این بود که فضای را که دانشگاه را به طور کامل «انقلابی» کرد، ما از

همان ابتدا توانستیم فضای فکری و خط مشی ایدئولوژیک به خصوص دانشکده

پزشکی را مستقیم به افکار و اندیشه های آیت... خامنه ای متصل کنیم. چنین

ارتباط عمیقی میان جریان فکری انقلاب و جلسات تفسیر ایشان، از سال های

۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ شکل گرفت و مستحکم شد.

به همین دلیل است که بنده با قاطعیت می گویم آیت... خامنه ای فقط از

سال ۱۳۶۸ رهبر ما نشدند، بلکه ایشان از همان زمان دانشجویی ما در دهه ۵۰،

عملار رهبر ما بودند و با تفاسیری که از آیات الهی بیان می کردند، خط فکری انقلاب

را به دقت به ما منتقل می نمودند. جمعیت عظیمی از دانشجویان دانشگاه های

دیگر نیز در این جلسات شرکت می کردند. آن ها مباحث را با دقت دریافت کرده

و سپس مانند سفیرانی، این افکار را در سطح دانشکده های خودشان منتشر

می کردند. جریان تفسیری ایشان در آن زمان، حالتی نیمه مخفی داشت که با

شبکه ارتباطات چهره به چهره، ضریب نفوذ فوق العاده ای پیدا کرده بود. این خط

فکری، دانشکده هایی مانند دانشکده پزشکی را کاملاً مذهبی کرد و من معتقدم

که تاکنون نیز اثرات و رسوبات آن تفکرات ناب، به شکل های مختلف در فضای

علمی و فرهنگی ما وجود دارد. برای ما، آن برداشت های کاربردی و جهت دهنده

از قرآن کریم اهمیت حیاتی داشت. نه آن تفاسیر صرفاً کتابی و خشک حوزوی که

دردی از جامعه دوا نمی کرد.

عبور از طوفان مارکسیسم

رژیم شاه که از تاثیرگذاری شگرف این جلسات به وحشت افتاده بود، سرانجام تحمل نکرد و مسجد امام حسن^(ع) را بست. آن ها نه تنها جلسات را تعطیل کردند، بلکه حتی اجازه ندادند ایشان در آنجا اقامه نماز کنند. پس از این اتفاق ناگوار، ایشان پایگاه خود را به «مسجد کرامت» منتقل کردند.

البته در مسجد کرامت اوضاع کمی متفاوت بود. آنجا فضا بیشتر حول محور

جلسات آموزش و قرائت قرآن می چرخید. ایشان در آن جلسات می نشستند و

بیشتر گوش می کردند و دیگر از آن سخنرانی های پر شور و درس های تفسیری

منسجم خبری نبود. پس از انتقال ایشان به مسجد کرامت، متأسفانه ارتباط

ارگانیک و مستمر طیف دانشجویان با ایشان تا حد زیادی قطع شد و ارتباطات

به برخی دیدارهای محدود و پراکنده خلاصه می شد. این وضعیت ادامه داشت

تا زمانی که رژیم، ایشان را به شهرستان ایران شهر تبعید کرد.

سال ۱۳۵۶ که ایشان از تبعید بازگشتند، ما در محیط دانشگاه درگیر یک جنگ

روانی و عقیدتی تمام عیار بودیم. فشار زیاد و خردکننده ای از جهت فکری از

سوی جریان های چپ، منافقین و مارکسیست ها بر ما وارد می آمد. آن زمان تب

مارکسیسم بسیار داغ بود و خیلی از جوانان، توده ای و مارکسیست می شدند. اما

چه چیزی ما را نجات داد؟ ما دانشجویان پیرو خط امام^(ع)، چون از قبل به یک

«قرآن اصیل» و متکی بر عمل وابسته شده بودیم و از مفسری بهره مند بودیم که

مورد قبول و وثوق ما بود و آیات را برای زندگی تبیین می کرد نه صرفاً تفسیر مرسوم

کتابی، توانستیم مقاومت کنیم. این پشتوانه فکری، همچون مشعلی فروزان، راه

را برای ما روشن کرد و باعث شد جریان اصیل انقلاب در مشهد تداوم یابد. در یک

کلام، مسجد امام حسن^(ع)، پایگاه و پایه فکری نهضت امام خمینی^(ع) در مشهد شد

و بنای عقیدتی مستحکمی را پایه ریزی کرد که ثمره نهایی آن، منتج به استقرار

حکومت اسلامی شد.

امروز شاید تک تک جزئیات و مباحث تفسیری آن سال ها

خط به خط در ذهن ما باقی نمانده باشد، اما آنچه برای

همیشه حک شد و باقی ماند، همان «خط فکری» و

«مایه های بنیادین فکری» بود که ایشان با تسلط بر

قرآن، آن را در وجود ما پایه ریزی کردند.

کادرسازی به جای عوام گرایی

یکی از خاطرات و نکات بسیار مهمی که از آن دوران

باید نقل کنیم، مربوط به نگرش خاص ایشان به تربیت

نیروی انسانی است. در یکی از شب ها، در همان

جلسات مسجد، هجوم و ازدحام جمعیت برای شنیدن

صحبت های ایشان به قدری زیاد بود که بر اثر فشار شدید

جمعیت، شیشه های مسجد شکست. بعدها، در حوالی

سال ۱۳۵۵، یکی از دانشجویانی که به دیدار ایشان رفته

بود، با حسرت آن شب پر شور را یادآوری کرده و گفته

بود: «یادش به خیر! آن شب ها چقدر جمعیت می آمد

که حتی شیشه ها شکست...»

پاسخ آیت... خامنه ای به این دانشجوی بسیار تکان دهنده

و عمیق بود. ایشان فرمودند: «ای کاش به جای آن

جمعیت عظیمی که آمدند و شیشه ها را شکستند، من

فقط یک نفر را به درستی تربیت می کردم که الان به دردم

می خورد. اگر فقط یکی از شما حرف مرا با همه وجود

گوش می کردید، برای من کافی بود.»

این سخن، نشانگر تأکید شدید ایشان بر تربیت کیفی افراد

(روی یک نفرها) و کادرسازی عمیق، به جای دلخوش بودن

به سیاهی لشکر و جمعیت های هیجانی بود. متأسفانه ما

روی «یکی ها» و تربیت کادرهای استخوان دار کمتر کار

کردیم. نتیجه این ضعف آن شد که وقتی جریان های

توده ای و مارکسیست ها فشارهای سنگین فکری و

ایدئولوژیک خود را در دانشگاه آغاز کردند، بسیاری از همان دانشجویانی که

دو شاوش ما به جلسات تفسیر می آمدند، نتوانستند مقاومت کنند و در برابر

شبهات کم آوردند، همه چیز را رها کردند و به دامن مارکسیسم و حزب توده افتادند.

متدلوژی یافتن «نقطه کلیدی» در علم و زندگی

در پایان، مایلیم به یک رویکرد و «متدلوژی» بسیار مهم اشاره کنیم. ما در علم

پزشکی شیوه ای داریم؛ وقتی یک دانشجوی پزشکی یا رزیدنت می آید و دو یا

سه صفحه پر از شرح حال و علائم بیمار را برای ما می نویسد و می خواند، ما به او

می گوییم: «وقت نداریم همه این ها را موبه موبه گوش کنیم؛ از میان این همه حرف،

نکات مثبت و کلیدی بیماری را بگو! بگو آن تکه اصلی و علت بنیادین که مریض

به خاطرش مراجعه کرده، چه بوده است؟» متأسفانه گاهی دانشجویها ساعت ها

حرف می زنند، اما آن «نکات کلیدی» را یادداشت نکرده اند.

ما باید این شیوه و متدلوژی پزشکی را در متن زندگی هایمان نیز اجرا کنیم. همه

آن جلسات، بحث ها و تاریخچه، برای رسیدن به همان «دو یا سه جمله کلیدی»

است که می تواند نقش مهمی در سرنوشت و زندگی ما ایفا کند. هنر ما باید این

باشد که آن عصاره های تفکر و آن نکته های طلایی جهت ساز را از دل این خاطرات

استخراج کنیم و آن ها را در همه جا پخش کنیم تا همه افراد و نسل ها بتوانند از آن

برای ساختن مسیر حق استفاده کنند.

بنده با قاطعیت می گویم
آیت... خامنه ای فقط
از سال ۱۳۶۸ رهبر ما
نشدند، بلکه ایشان از
همان زمان دانشجویی
مادر دهه ۵۰، عملار رهبر
ما بودند و با تفاسیری
که از آیات الهی بیان
می کردند، خط فکری
انقلاب را به دقت به ما
منتقل می نمودند